

Autumn and Winter 2025, 2 (4), 123-136.

Supportive and confrontational policies of the Umayyad and Abbasid caliphs in dealing with religions and intellectual movements

Mansoure Karimighahi^{1✉} 

1. Corresponding Author, PhD in Islamic History, Al-Zahra University and Secretary of Education, TEHRAN, IRAN. E-mail: karimighahi@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research</p> <p>Article history: Received: 31 May 2025 Accepted: 7 August 2025 Published online: 6 March 2026</p> <p>Keywords: Intellectual movements, religions, Umayyads, Abbasids, patronage policies.</p>	<p>This study, using a descriptive-analytical approach, examines the supportive and confrontational policies of the Umayyad and Abbasid caliphs in dealing with scholars and followers of Islamic sects and intellectual movements. The main goal is to analyze the mechanisms of power towards scientific and ideological movements and their impact on the formation and development of religions in the Islamic world. During the Umayyad period, policy was generally based on political and security control over ideological opponents, especially Shiites and groups critical of the legitimacy of the caliphate; while limited support was observed for Sunnis and scholars who worked to consolidate the power of the caliphs. During the Abbasid period, although at the beginning of the government, a policy of closeness to the Alawites and scholars was pursued to provide legitimacy, gradually, as the structure of the caliphate strengthened, strict approaches were adopted towards opposing movements and also intervention in theological disputes, such as the Muhna affair and support for the Mu'tazilites. The results of the research show that the interaction or confrontation between the caliphs and the scholars was not based on a doctrinal perspective but rather on political considerations and due to their need for legitimacy and maintaining the authority and coherence of the central power. In general, the religious policies of these two governments paved the way for the institutionalization of jurisprudential-theological schools and the formation of lasting divisions in the history of Islam.</p>

Cite this article: Karimighahi, Mansoure, Second. (2025). Supportive and confrontational policies of the Umayyad and Abbasid caliphs in dealing with religions and intellectual movements. *New Researches in the Studies of the History of Islam and Iran*, 2 (4), 123-136.



© The Author(s).

Publisher: Lorestan University.

DOI: <http://doi.org/10.22034/nrihs.2025.2075789.1064>

سال دوم، شماره دوم (پیاپی ۴)، پاییز و زمستان ۱۴۰۴، ۱۲۳-۱۳۶.

سیاست‌های حمایتی و مقابله‌ای خلفای اموی و عباسی در مواجهه با مذاهب و جریان‌های فکری

منصوره کریمی فقهی^۱ ✉

۱. دکتری تاریخ اسلام دانشگاه الزهراء(ع) و دبیر آموزش و پرورش، تهران، ایران. رایانامه: karimighahi@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت:</p> <p style="text-align: right;">۱۴۰۴/۰۳/۱۰</p> <p>پذیرش نهایی:</p> <p style="text-align: right;">۱۴۰۴/۰۵/۱۶</p> <p>تاریخ انتشار:</p> <p style="text-align: right;">۱۴۰۴/۱۲/۱۵</p> <p>کلیدواژه‌ها:</p> <p style="text-align: right;">جریان‌های فکری، مذاهب، امویان، عباسیان، سیاست‌های حمایتی.</p>	<p>این پژوهش با رویکرد توصیفی-تحلیلی به بررسی سیاست‌های حمایتی و مقابله‌ای خلفای اموی و عباسی در مواجهه با علما و پیروان مذاهب اسلامی و جریان‌های فکری می‌پردازد. هدف اصلی، تحلیل سازوکارهای قدرت در قبال جریان‌های علمی و اعتقادی و تأثیر آن بر شکل‌گیری و تحول مذاهب در جهان اسلام است. در دوره اموی، سیاست عموماً مبتنی بر کنترل سیاسی و امنیتی بر مخالفان اعتقادی، به‌ویژه شیعیان و گروه‌های منتقد مشروعیت خلافت بود؛ در حالی‌که از اهل سنت و عالمانی که در جهت تثبیت قدرت خلفا عمل می‌کردند، حمایت‌های محدودی مشاهده می‌شد. در دوره عباسی، اگرچه در ابتدای حکومت، سیاست نزدیکی به علویان و اهل علم برای مشروعیت‌بخشی دنبال شد، اما به تدریج با تقویت ساختار خلافت، رویکردهای سخت‌گیرانه نسبت به جریان‌های مخالف و نیز مداخله در منازعات کلامی، نظیر ماجرای محنه و حمایت از معتزله، به کار گرفته شد. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که تعامل یا تقابل خلفا با علما، نه از منظر اعتقادی بلکه بیشتر براساس ملاحظات سیاسی و به دلیل نیازشان به مشروعیت و حفظ اقتدار و انسجام قدرت مرکزی صورت می‌گرفت. به طور کلی، سیاست‌های مذهبی این دو حکومت، زمینه‌ساز نهادینه شدن مذاهب فقهی-کلامی و شکل‌گیری شکاف‌های پایدار در تاریخ اسلام شد.</p>

استناد: کریمی فقهی، منصوره (۱۴۰۴). سیاست‌های حمایتی و مقابله‌ای خلفای اموی و عباسی در مواجهه با مذاهب و جریان‌های فکری. پژوهش‌های نوین در مطالعات تاریخ اسلام و ایران، سال دوم، شماره ۲ (۴)، ۱۲۳-۱۳۶.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه لرستان.

۱. مقدمه

دوران خلافت اموی و عباسی از پیچیده‌ترین ادوار تاریخ اسلام از منظر تعامل دین و قدرت است. در این دوره‌ها، خلافت نه تنها نهادی سیاسی، بلکه مرجعی دینی بود که در برابر جریان‌های فکری و مذهبی گوناگون، سیاست‌های متفاوتی در پیش گرفت. رویارویی خلفا با مکاتب و گروه‌هایی چون شیعه، قدریه، اهل حدیث و معتزله، بازتابی از کشاکش قدرت و معرفت در بستر جامعه اسلامی بود. با قدرت‌گیری امویان و سپس عباسیان، شکل جدیدی از رابطه میان ساختار سیاسی و علما پدید آمد؛ رابطه‌ای که گاه بر حمایت و اعطای مناصب استوار بود و گاه به سرکوب و محدودسازی و حذف مخالفان منجر شد و مشروعیت سیاسی را از طریق برجسته‌سازی وفاداری به خلافت تثبیت می‌کرد. خلفای اموی با تکیه بر مشروعیت سیاسی و نفی مخالفان مذهبی، به سرکوب اندیشه‌های معارض پرداختند، در حالی که خلفای عباسی، ضمن بهره‌گیری از حمایت برخی جریان‌های فکری، در مقاطع مختلف، رویکردی حمایتی یا مقابله‌ای اتخاذ کردند. بررسی تطبیقی سیاست‌های این دو حکومت، ما را به درک ژرف‌تری از پیوند میان قدرت سیاسی، منازعات اعتقادی و تطور اندیشه اسلامی در قرون نخستین می‌رساند. در این مقاله تلاش می‌شود با رویکردی تحلیلی-تطبیقی، سیاست‌های حمایتی و مقابله‌ای ساختار قدرت در برخورد با جریان‌های فکری و مذهبی (قدریه، معتزله، شیعه، اهل سنت) بررسی شود.

بررسی سیاست‌های دینی و مذهبی خلفای اموی و عباسی از جمله مباحثی است که پژوهشگران تاریخ اسلام، کلام و علوم سیاسی اسلامی به آن توجه ویژه‌ای داشته‌اند. این پژوهش‌ها غالباً در قالب تحلیل تاریخی، اجتماعی و سیاسی انجام شده و به نحوه تعامل حکومت‌های نخستین اسلامی با جریان‌های مذهبی گوناگون مانند شیعه، خوارج، اهل

حدیث و معتزله پرداخته‌اند. در میان منابع تاریخی، مسعودی (۱۳۷۴) در مروج الذهب و معادن الجواهر و طبری (۱۹۷۶م) تاریخ الاثم و للملوک با نگاهی توصیفی، گزارش‌های ارزشمندی از روابط خلفا با مخالفان مذهبی و جریان‌های فکری ارائه کرده‌اند. هرچند این منابع بیشتر ناظر بر وقایع‌نگاری اند تا تحلیل سیاست‌های مذهبی، اما مبنای بسیاری از پژوهش‌های متأخر را تشکیل داده‌اند. در دوران معاصر، پژوهش‌هایی مانند کتاب دولت و اندیشه دینی در اسلام اثر هاجسن (۱۹۷۴م) و اسلام و قدرت سیاسی نوشته لوئی (۱۹۹۳م) به رابطه دین و سیاست در خلافت‌های اموی و عباسی پرداخته و بر این نکته تأکید کرده‌اند که سیاست‌های مذهبی این خلافت‌ها بیش از آنکه ماهیتی اعتقادی داشته باشد، تابع ملاحظات قدرت و ثبات سیاسی بوده است. در پژوهش‌های فارسی، آثاری چون دیانت و سیاست در نخستین قرون اسلامی اثر ولوی (۱۳۸۰)، نقش دین در ساختار قدرت سیاسی در صدر اسلام تألیف جعفری (۱۳۹۲)، تاریخ سیاسی اسلام اثر رسولی محلاتی (۱۳۷۰) و امویان و عباسیان در آینه تاریخ تألیف بی‌آزار شیرازی (۱۳۸۵)، به بررسی تطبیقی رویکرد خلفا نسبت به جریان‌های مذهبی پرداخته‌اند. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که امویان عمدتاً با سیاست سرکوب و تبعیض مذهبی، به ویژه در برابر شیعیان و علویان، قدرت خود را تثبیت می‌کردند، در حالی که عباسیان در آغاز با شعار حمایت از اهل بیت و علمای شیعه، سیاستی حمایتی در پیش گرفتند اما به تدریج همان شیوه امویان را در پیش گرفتند و نسبت به مذاهب مستقل، به ویژه معتزله و شیعه، سیاستی دوگانه اتخاذ کردند. پژوهش‌های جدیدتر همچون رساله دکتری «سیاست مذهبی عباسیان در قرون نخستین» (۱۳۹۸) و مقاله «تعامل خلافت با جریان‌های فکری و کلامی در قرون اولیه اسلامی» (۱۴۰۱) تأکید کرده‌اند که سیاست‌های خلفا

از مرحله تقابل به مرحله مدیریت و مهار فکری جریان‌ها تحول یافته است.

اگرچه آثار متعددی به صورت جزئی به سیاست‌های خلفا در قبال یک یا چند مذهب پرداخته‌اند، پژوهشی جامع که به مقایسه تطبیقی سیاست‌های حمایتی و مقابله‌ای امویان و عباسیان در برابر همه جریان‌های عمده مذهبی و فکری اسلامی بپردازد، هنوز اندک است. از این رو، پژوهش حاضر می‌کوشد با تکیه بر منابع تاریخی و تحلیلی، تصویری کلی و مقایسه‌ای از این سیاست‌ها ارائه دهد.

۲. سیاست‌های حمایتی

۱-۲. حمایت از اهل حدیث

خلفای بنی‌امیه از حامیان متعصب اهل سنت و جریان فکری مجبره و مرجئه بودند و با دیگر مذاهب و جریان‌های فکری مانند شیعه، خوارج، قدریه و معتزله مخالف بودند. این سیاست در تمام دوران خلافت امویان به جز دوره کوتاه خلافت یزید بن ولید و جانشینانش ابراهیم و مهدی با جدیت پیگیری شد. با قدرت گرفتن بنی‌عباس در سال ۱۳۲ق خلفای عباسی، وزراء، امراء و کارگزاران‌شان سیاست‌های دوگانه‌ای در رابطه با مذاهب و جریان‌های فکری در پیش گرفتند. در حالی که ضرورت کسب و حفظ قدرت، نخستین خلفای عباسی (سفاح، منصور، هارون و مأمون) را ملزم به حمایت از معتزله و ایرانیان و رفق و مدارا با شیعیان و علویان کرد، خلفای بعدی دریافتند، آن‌ها تکیه‌گاهی مطمئن برای مشروعیت‌بخشی به خلافتشان نیست. دیدگاه‌های شیعه در خصوص وصایت و خلافت علی^(ع) و نزدیکی عقاید معتزله با شیعه، خلفای عباسی را بر آن داشت که از بین سه تفکر شیعه، معتزله و اهل سنت، اندیشه‌های گروه سوم را مورد حمایت قرار دهند.

متوکل برخلاف اسلافش، از اهل حدیث حمایت کرد. او به تکریم علمای سنی پرداخت و به منظور جلب حمایت

آنان در بهبود وضعیت معیشتی ایشان کوشید به آنان عطایا، جوایز و ارزاق بسیاری اهدا کند (ابن جوزی، بی تا: ۲۰۷/۱۱) و عده‌ای از علمای سنی را به منصب قضا گماشت (ابن کثیر، ۳۲۸/۷). همچنین به دلجویی از سران اهل حدیث، به خصوص دلجویی آنهایی پرداخت که در دوران محنت تحت آزار قرار گرفتند. به همین منظور احمد بن حنبل را که به جرم اعتقاد به خلق قرآن به زندان افتاده بود، آزاد کرد و مال بسیار به او بخشید (ابن جوزی، بی تا: ۲۸۸-۲۸۶؛ ابن ابی‌یعلی، ۱۹۹۷م: ۲۵/۱-۱۵) و از نظرات و دیدگاه‌های او در اداره امور بهره برد. ابن کثیر می‌نویسد: «خلیفه بدون مشورت احمد بن حنبل هیچ کس را مقام و منصب نمی‌داد و حتی انتصاب یحیی بن اکثم به جانشینی احمد بن ابی‌دؤاد با مشورت او انجام شد» (ابن کثیر، ۱۹۹۸م: ۳۲۸/۷). او همچنین دستور داد پیکر احمد بن نصر خزاعی را که به جرم اعتقاد به خلق قرآن به دستور واثق به دار آویخته شده بود، از دار پائین آورند و به خاک سپارند (طبری، ۱۹۷۶م: ۱۹۱/۹-۱۹۰). متوکل مانند دیگر عباسیان و سلفیه، به برتری ابوبکر و عمر بر امام علی^(ع) اعتقاد داشت. او صحابه پیامبر را به دیده احترام می‌نگریست و با کسانی که به سب صحابه می‌پرداختند، به شدت برخورد می‌کرد. وقتی به متوکل خبر رسید هفده تن از اهالی بغداد، نزد قاضی ابوحسان زبیدی شهادت دادند که عیسی بن جعفر بن محمد بن عاصم یکی از اعیان بغداد، به ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه ناسزا گفته است، خلیفه به محمد بن عبدالله بن طاهر حاکم بغداد دستور داد او را شلاق بزند و به جرم الحاد به دجله بیندازد (ابن کثیر، ۱۹۹۸: ۳۳۷/۷).

دوره خلافت القاهر (۳۲۰-۳۲۲ق)، الراضی بالله (۳۲۹-۳۲۲ق) و المتقی لله (۳۳۳-۳۲۹ق)، نفوذ ترکان و حنابله (ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۱۷۶/۵-۱۷۵؛ ذهبی، ۱۹۹۳م: ۹/۲۴؛ ابن ابی‌یعلی، ۱۹۹۷م: ۴۵/۲-۱۸) در ساختار قدرت خلافت

اسلامی افزایش یافت. خلیفه القاهر در جهت خواسته‌های حنابله گام بر می‌داشت. او با حمایت حنابله، سیاست مبارزه با منکرات را در پیش گرفت. به دستور او شرب خمر تحریم و آلات لهو شکسته شد (ذهبی، ۱۹۹۳م: ۹/۲۴). در زمان خلیفه الراضی، بر بهاری در بغداد قدرت یافت. اقدامات خشونت بار آنان، بغداد را چنان به آشوب کشاند که خشم خلیفه و رئیس شرطه بغداد را برانگیخت و موجب صدور فرامین سختی درباره آنان شد. در اطلاعیه خلیفه الراضی، نسبت به برخی رفتارهای بر بهاری و یارانش از جمله تعرض به پیروان مذهب شافعی، کافر و گمراه خواندن شیعیان، انتساب مسلمانان به بدعت گذاری، آزار رساندن به زائران و مخالفت با زیارت قبور اعتراض شده است. بی‌کفایتی وزیرانی که الراضی منصوب کرده بود، اوضاع را آشفته و نابسامان کرد. خلیفه به جای وزارت، منصب امیرالامرای را پایه‌گذاری و اول بار به سردار ترکش رائق داد تا با افزودن قدرت و اختیارات آن‌ها از عزل و نصب‌ها گرفته تا اداره امور دولت و مالیات، اوضاع را سامان دهد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۶۲۳/۳). سرانجام در زمان مستکفی و امیرالامرای توزون، خلافت که دچار اغتشاش و صف‌ناپذیری شده بود، با توافق به دست آل بویه افتاد و قدرت واقعی از دست خلفا خارج شد. در نتیجه، خلیفه به فرمانی قناعت کرد و برای خلفا مسئولیتی باقی نماند جز لوا و منشور فرستادن، خلعت فرستادن و پاسخ دادن به پادشاهان اطراف (مجم‌التواریخ والقصص، بی‌تا: ۳۹۰).

سنت و جماعت پرداخت. به همین منظور در رمضان سال ۴۲۰ ق با انتشار مکتوب کوتاهی به ذکر فضایل ابوبکر و عمر پرداخت و با رد قول خلق قرآن با معتزله مخالفت کرد (ابن جوزی، بی‌تا: ۱۵/۱۹۷). همچنین در ماه ذی‌قعدة اعلامیه معروف خود «اصول القادری» را با همین مضمون منتشر کرد. اقدام دیگر القادر برای تضعیف شیعیان، مقابله با خلافت فاطمیان بود. خلیفه به همین منظور از علمای شیعی نظیر ابواحمد موسوی و سیدمرتضی درخواست کرد صحت انتساب فاطمیان به حضرت فاطمه (س) را نفی کنند (ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۵/۵۹۶).

۲-۲. حمایت از شیعیان

از نظر امویان، علویان و شیعیان رقیبان اصلی خلافت بودند. به همین دلیل رفتار اکثر خلفای اموی به جز عمر بن عبدالعزیز، با شیعه خصمانه بود. عمر بن عبدالعزیز برای جلوگیری از تضعیف حکومت بنی‌امیه اقدامات اصلاحی انجام داد. همچنین برای بهبود وضعیت علویان کوشید. خلیفه به علویان و دوستداران علی (ع) عطایایی بخشید، لعن علی را منع کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۲۶۸)، خمس بنی‌هاشم را پرداخت و فدک را به فرزندان فاطمه برگرداند. در نتیجه این عطایا، وضع آن‌ها بهبود یافت. اما همچنان قدرت در دست امویان بود و آنان با حمایت از اهل حدیث و مجبره، از دست‌یابی دیگر گروه‌های مذهبی و قومی به قدرت ممانعت می‌کردند.

در دوره عباسیان گرایش به اهل سنت و شیعیان فراز و فرود بسیاری داشت. نخستین خلفای عباسی سیاست نرمش و مدارا با علویان را در پیش گرفتند. اما ادعای علویان برای دستیابی به قدرت و قیام‌های شیعی موجب شد از نفوذ آنان در ساختار قدرت جلوگیری و قیام‌هایشان به شدت سرکوب شود. سرکوب سادات حسنی در زمان منصور دومین خلیفه عباسی با همین رویکرد صورت گرفت. هارون در آغاز

در آستانه قرن پنجم هجری، قدرت روبه افزایش فاطمیان در مصر، غلبه آل بویه بر ساختار قدرت سیاسی خلافت اسلامی، خلیفه القادر حامی جدی اهل سنت به ویژه حنابله را بر آن داشت، به تجدید قدرت خلافت و سنت پردازد. او با حمایت محمود بن سبکتکین (ابن جوزی، بی‌تا: ۱۵/۱۹۵-۱۹۴) و استفاده از ضعف امراء بویهی به احیای مذهب

ام‌الفضل را به عقد محمد بن رضا در آورد. او می‌گفت: «من دوست دارم که جد مردی باشم که پیامبر خدا و علی بن ابی طالب^(ع) پدران او باشند، اما ام‌الفضل از آن حضرت فرزندی نیاورد.

منتصر (۲۴۸-۲۴۷ق) به رعایت عدالت و انصاف سخت علاقه داشت و نسبت به علویان مهربان و بخشنده بود. او علویانی را که زمان پدرش گریخته بودند، امان داد و آنان را گرامی داشت. منتصر همچنین اوقاف و املاک غصب شده علویان را بازگرداند و دستورات فدک دوباره به اولاد امام حسن^(ع) و امام حسین^(ع) واگذار شود. در زمان منتصر شیعیان می‌توانستند آزادانه به زیارت قبر امام حسین^(ع) و امام علی^(ع) بروند (ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۳۵۵/۴). اما دوره آرامش شیعیان، بسیار کوتاه بود و با مرگ خلیفه المنتصر به پایان رسید. معتضد، با توجه به شرایط حاکم بر جامعه اسلامی سیاست گرایش به علویان را در پیش گرفت. دوران خلافت او مقارن با آغاز عصر غیبت بود، از این رو، خلفای عباسی علویان را رقیب جدی پیش روی خود نمی‌دیدند. علمای شیعی نیز که برای حفظ موجودیت مذهب شیعه و تشکّل بخشی به آن تلاش می‌کردند، به جای مبارزه رو در رو با حاکمیت، سیاست رفق و مدارا یا تقیه را در پیش گیرند. معتضد به آل علی نیکی کرد (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۵۱) و دستور داد نامه مأمون که در نکوهش معاویه نگاشته شده بود (طبری، ۱۹۷۶: ۱۰/۵۴-۶۳) بیرون آورند و در برابر مردم قرائت کنند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۱/۵-۳). او همچنین دستور داد خطبای مساجد، معاویه بن ابی سفیان را بر فراز منابر لعن کنند. معتضد به سخنان عبیداله بن سلیمان توجه نکرد که او را از این اقدام برحذر داشت و از شورش عامه ترسانند. او با انتشار نامه‌ای به عموم مردم از آنان خواست از دسته‌بندی و خبرچینی در حضور او خودداری کنند. به سقاییان و غیره دستور داد بر معاویه درود نفرستند و از او یاد نکنند و قُصّاص

کوشش کرد نظر علویان را جلب کند و به امام موسی بن جعفر^(ع) نزدیک شود. او حتی قصد خود مبنی بر بازگرداندن فدک به ایشان را با وی در میان گذاشت. پاسخ امام کاظم که گفت: «به شرطی حاضریم که آن را با تمام حدود آن، یعنی از عدن و سمرقند تا آفریقا و مناطق ارمینیه و بحر خزر را به من واگذار کنی»، هارون را خشمگین و از تصمیم خود منصرف کرد (ابوالفرج، بی‌تا: ۳۵۰). هارون حتی یحیی بن عبدالله علوی را بخشید که در دیلم خروج کرده بود (طبری، ۱۹۷۶م: ۲۴۳/۸؛ ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳۴۱/۲). اما دیری نگذشت که به دلیل ترس از قیام شیعیان و نفوذ ایرانیان، تغییر رویه داد. با سرکوب برمکیان و در هم شکستن قیام ایرانیانی چون حمزه آذرک (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۳۴۵/۲)، هارون به عرب‌هایی چون فضل بن ربیع و اسماعیل بن صبی روی آورد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۴۱/۲-۴۴۲). همچنین رهبران علویان موسی بن جعفر^(ع)، (همان، ۴۱۹/۲)، یحیی بن عبدالله و احمد بن عیسی بن زید علوی (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۳۳/۲) را دستگیر و زندانی کرد.

مأمون برای تحقق بخشیدن به اهدافش، علاوه بر معتزله و ایرانیان، به علویان نیز گرایش داشت. او در آغاز خلافت با قیام‌های علویان روبه‌رو شد. در حجاز علویان قیام کرده و با محمد دیباج بیعت کردند. در یمن علویان به رهبری ابراهیم بن موسی بن جعفر قیام کردند. در کوفه که عباس برادر امام رضا^(ع) حکومت آن را برعهده داشت، مردم قیام کردند و خواستار بیعت با خود او یا علوی دیگری بودند. در چنین اوضاعی مأمون برای جلب حمایت علویان و پایان دادن به شورش آن‌ها، ولایتعهدی را به علی بن موسی^(ع) واگذار کرد و به نام وی سکه ضرب کرد و خطبه خواند (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴۶۵/۲). همچنین کوشید از طریق پیوند با اهل بیت پیامبر، مشروعیت بیشتری در میان علویان بیابد. به همین دلیل، یکی از دخترانش را به عقد امام رضا^(ع) و دختر دیگرش

و نقل‌گویان را از نقل و قصه‌خوانی منع کرد (طبری، ۱۹۷۶م: ۵۴/۱۰؛ ابن‌جوزی، بی‌تا: ۳۷۱/۲).

مقتدر (۳۲۰-۲۹۵ق) با کمک دیوانیان شیعی نظیر ابن فرات به خلافت رسید (مسکویه، ۱۳۷۶: ۴۶/۵). او مانند پدرش معتضد، سیاست معتدلی نسبت به شیعیان امامی در پیش‌گرفت (ابن‌جوزی، بی‌تا: ۲۴۸/۱۳-۲۴۷؛ ابن‌کثیر، ۱۹۹۸م: ۵۴۳/۷). در دوره خلافت او شیعیانی چون آل‌فرات و آل‌نوبخت به دستگاه خلافت راه یافتند (مسکویه، ۱۳۷۶: ۶۱/۵). در سایه حمایت ابن فرات وزیر شیعی المقتدر، حقوق همه خاندان بنی‌هاشم از جمله علویان افزایش یافت. گرایش‌های شیعی خلیفه موجب تکاپوی اهل سنت برای خارج ساختن خلافت از نفوذ این خاندان شد. کودتای ابن‌معتز با کمک دیوانسالاران سنی، به همین منظور صورت گرفت. در این واقعه، بسیاری از دیوانیان سنی نظیر محمدبن‌داود، علی‌بن‌عیسی، محمدبن‌عبدون و حتی شیعیانی همچون حسین‌بن‌حمدان و ابن‌عمرویه رئیس شرطه بغداد با ابن‌معتز بیعت کردند و خلافت او را به رسمیت شناختند.

۳-۲. حمایت از معتزله

هارون رفتار دوگانه‌ای با قدریه و معتزله در پیش‌گرفت. در دوران نفوذ برامکه، با اقدامات آن‌ها در نشر متون فلسفی یونان و برپایی جلسات مناظره، هارون به معتزله توجه نشان داد. تلاش یحیی برمکی برای تربیت مأمون زیر نظر معلمان معتزلی، به منظور رواج اندیشه‌های عقل‌گرایانه بود. به تدبیر یحیی‌بن‌خالد، سخنان و رساله‌های کلثوم‌بن‌عمر عتابی اندیشمند معتزلی، به سمع هارون رسید و چون هارون آن‌ها را پسندید، یحیی پیشنهاد داد عتابی را به تربیت مأمون بگمارد (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۲۴). در جلسات مناظره‌ای که در حضور هارون برگزار می‌شد، متکلمان مذاهب مختلف و از جمله معتزله حاضر می‌شدند (ابن‌المرتضی،

۱۹۸۶م: ۵۶-۵۴). به دستور خلیفه، ابوخلده متکلم معتزلی، برای بحث با سمنیه هند فرستاده شد که محدثان از آن عاجز بودند. گاه خلیفه نسبت به معتزله خشمگین می‌شد که با وساطت یحیی برمکی مشکل برطرف می‌شد. به روایت جهشیاری چون کلثوم‌بن‌عمر عتابی به دستور هارون تحت تعقیب قرار گرفت و او به یمن گریخت؛ یحیی تدبیری اندیشید تا قسمتی از رساله‌ها و سخنان وی را به گوش هارون رساند. رشید از سخنان عتابی خوشش آمد و یحیی از او خواست امین و مأمون هم سخنان وی را بشنوند. سپس از خلیفه برای وی تأمین گرفت (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۳۲۴). سیاست مأمون برای حفظ قدرت و مقابله با اعراب و اهل حدیث، نزدیکی به معتزله بود. وی به توصیه یحیی‌بن‌خالد برمکی، تحت تربیت معتزلی قرار گرفته بود. از این رو، به افکار معتزله گرایش داشت و در رواج اندیشه اعتزال تلاش کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۹۱/۲). در این دوره، برخی از معتزله به ساختار قدرت نفوذ یافتند. ثمامه‌بن‌اشرس از خواص خلیفه (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۶۳؛ عقیلی، ۱۳۳۷: ۸۰) و یحیی‌بن‌اکثم قاضی‌القضات وی بود (عقیلی، ۱۳۳۷: ۸۱). بسیاری از معتزله مانند هشام‌بن‌عمرو فوطی نزد مأمون رفت‌وآمد داشتند (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۶۱) و برخی مانند ابوالهذیل علاف مورد حمایت مالی خلیفه قرار گرفتند. مأمون به ترویج اندیشه‌های اعتزالی پرداخت و برای تفتیش عقاید اهل حدیث درباره اعتقاد به خلق قرآن دادگاه‌هایی برگزار کرد (طبری، ۱۹۷۶م: ۶۳۲/۸-۶۳۳).

در زمان معتصم، ترکان و معتزله در دستگاه خلافت، تقرب بیشتری یافتند. معتصم برخی مشاغل دولتی را به معتزله واگذار کرد. او عبدالملک‌بن‌زیات معتزلی را وزارت داد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۹)، احمدبن‌ابی‌دؤاد را قاضی-القضات کرد. ابوجعفر اسکافی و جاحظ دیگر عالمان معتزلی نیز در خدمت خلیفه بودند (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م:

۱۲۳). به گفته یعقوبی، کار خلافت معتصم بیشتر به دست احمد بن ابی‌دؤاد و فضل بن مروان منشی بود. سپس بر فضل خشم گرفت و او را تبعید کرد و محمد بن عبدالملک زیات در وی نفوذ یافت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۰۴/۲).

واثق معتزلی بود. منابع از مناظره وی با یحیی بن کامل از علمای مجبره سخن گفته‌اند (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۷۶). جعفر بن مبشر در مجالس مناظره وی شرکت می‌کرد (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۳۱۱). در زمان او، معتزله در اوج قدرت قرار داشتند و مناصب دولتی را به دست گرفتند. واثق اصحاب دیوان‌ها را از میان رجال معتزله برگزید تا نسبت به متظلمان خراج به انصاف قضاوت و حکم کنند (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۷۲). در عهد خلافت واثق، محمد بن عبدالملک بن زیات معتزلی وزارت داشت (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۰۰). احمد بن ابی‌دؤاد قاضی وی بود. او همچنین به احمد بن ابی‌دؤاد اختیار کامل داد و او را بر فضل بن مروان ناظر کرد تا دست وی را از زیاده‌روی در ظلم کوتاه کند (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۷۲). منتصر برخلاف پدرش به علویان و معتزله گرایش داشت. او بر پدرش خرده می‌گرفت که چرا از سنت اسلافش یعنی مذهب اعتزال بازگشته و بر علی بن ابی‌طالب طعن می‌زد (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۴۳۵/۲-۴۳۴). منابع همچنین از گرایش اعتزالی مهدی سخن گفته‌اند و همنشینی مهدی با معتزلیانی چون ابو عمر باهلی (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۱۲۶) و رسیدگی وی به مظالم را دلیل اعتقاد او به اصول معتزله و حمایت از دیدگاه‌های آنان برشمرده‌اند (ابن‌خلدون، ۱۳۶۳: ۴۶۲/۲).

سیاست‌های حمایتی موجب گسترش اندیشه‌های معتزله شد و معتزله در مناطق مختلف جامعه اسلامی مانند مدینه، مکه، کوفه، شام، بصره، یمن، ارمنیه و ایران حضور داشتند (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۱۳۴-۱۳۶، ۱۳۹). در میان متکلمان معتزله، اقوام مختلف بصری، کوفی، بغدادی،

واسطی، انباری، مصری، سیرافی، همدانی، رامهریزی و مصری دیده می‌شد (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۱۱۲-۱۰۶، ۹۸، ۹۲). نفوذ معتزله به حدی است که برخی از فقها و زهاد مانند ابوالحسن کرخی، ابوبکر رازی و عمرو بن دینار، همچنین برخی شعرا مانند دعبل خزاعی و کمیت زید و حبیب بن اوس به اندیشه‌های اعتزالی گرایش یافتند. به طور کلی باید گفت سیاست‌های مذهبی از جمله تسامح و تساهل مذهبی خلفا و کارگزاران آن‌ها، همچنین همراهی و همکاری آنان با برخی مذاهب مانند معتزله و اهل سنت موجب گسترش اندیشه‌ها و رویکردهای روشی پیروان این مذاهب شد. چنان‌که مقابله یا مماشات با برخی مذاهب دیگر چون خوارج و غلات، از ترویج اندیشه‌های این مذاهب جلوگیری کرد.

۳. سیاست‌های مقابله‌ای

۳-۱. مقابله با اهل حدیث

آزمون عقاید و بازجویی از علمای اهل حدیث در دوره واثق به شدت ادامه یافت. واثق به امیر بصره نامه نوشت و دستور داد بزرگان و مؤذن‌ها را بازجویی کنند (ذهبی، ۱۹۹۳م: ۶/۱۷). در سال ۲۳۱ق در جریان مبادله اسرای مسلمان در روم، به دستور واثق اسیرانی مبادله شدند که به خلق قرآن اعتراف کردند. به گفته یعقوبی: «شماره کسانی که سرخرید شدند، به پانصد مرد و هفتصد زن رسید» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۱۰/۲). سیاست‌های خصمانه واثق نسبت به اهل سنت موجب شورش عامه و برخی علمای سنی شد. احمد بن نصر خزاعی از فقها و متکلمان اهل سنت، به تحریک ابوهارون سراج، طالب و برخی محدثان بغداد که منکر عقیده خلق قرآن بودند (طبری، ۱۹۷۶م: ۱۳۸-۹/۱۳۵)، همراه با دیگر مخالفان مأمون در بغداد شورش کرد. ابوهارون سراج و طالب، با توزیع پول میان عامه، آن‌ها را به هواخواهی نصر برانگیختند. پس از دستگیری احمد، واثق

عقیده‌اش را راجع به مخلوق بودن قرآن پرسید. چون احمد عقیده‌اش مبنی بر قدم کلام‌الله را باز گفت، خلیفه دستور داد او را به جرم اعتقاد به خلق قرآن به دار آویزند (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۱۰/۲).

۲-۳. مقابله با شیعیان

در تمام دوران خلافت بنی‌امیه، سیاست مخالفت با علویان دنبال شد. لعن علی بر منابر، گرفتن فدک و کاهش حقوق علویان، تعقیب، دستگیری و زندانی کردن آنان، سرکوب جنبش‌های علوی، در تمام این سال‌ها به شدت انجام می‌شد.

متوکل که باخاندان علی^(ع) دشمن بود (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۳۲۸-۳۲۷)، به اتکای ترکان و سلفیه سیاست‌های خصمانه‌ای نسبت به شیعیان در پیش گرفت و به سرکوب آنان پرداخت. او بسیاری از شیعیان را دستگیر کرد (ابن کثیر، ۱۹۹۸م: ۳۲۶/۷). علی بن محمد را به سامرا احضار کرد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۱۲/۲) و به اتهام نگهداری سلاح و نامه‌های شیعیان، گروهی از ترکان را به منزل وی فرستاد و او را دستگیر کرد (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱۱/۲-۱۰). سرکوبی شیعیان به عراق محدود نشد. به دستور متوکل، اسحاق بن یحیی والی مصر مجبور شد اشراف علویان را از آن کشور اخراج کند و به عراق بفرستد (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲م: ۳۴۱/۲). سیاست متوکل برای ویران کردن اماکن مقدس علاوه بر اهل ذمه، شیعیان را نیز شامل شد. به دستور او مرقد امام حسین^(ع) (ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۳۱۸/۴) و قبور علویان ویران شد (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲م: ۳۴۱/۲). تعصب مذهبی متوکل در حمایت از مذهب اهل سنت، سبب شد او در دوران زمامداری‌اش گروه‌های عقیدتی و فکری مخالف این مذهب را سرکوب کند. از جمله ابویوسف یعقوب بن اسحاق (ابن سکیت) عالم شیعی، به علت عقایدش مجازات شد (زرکلی، ۱۹۸۹م: ۱۹۵/۸). دشمنی با

شیعیان فقط به خلیفه منحصر نبود. ندیمان و یاران متوکل همه ناصبی و دشمن علی^(ع) بودند. علی بن الجهم شاعر شامی، عمرو بن فرخ رنجی، ابوالسمط و عبدالله بن محمد بن داود هاشمی معروف به ابن انزج، از جمله ندیمان بودند. این افراد که مشاوران اصلی متوکل بودند، خلیفه را نسبت به قیام علویان بیمناک و او را تشویق می‌کردند، علویان را از اطراف خود دور کند و نسبت به آن‌ها بدخواه باشد. این مشاوران کار را به جایی رساندند که متوکل را ترغیب کردند به علی^(ع) توهین کند (ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۳۱۹/۴-۳۱۸). علی بن الجهم در مجلس بزم، خلیفه خود را در هیبت علی^(ع) می‌آراست و با اشعاری که در هجو علی و دیگر علویان می‌سرود، باعث نشاط خلیفه می‌شد. او اشعاری در هجو معتزله سرود (ابی الفرج، بی تا: ۲۵۲/۱۰-۲۵۰).

با استقرار معتز بر مسند خلافت، خلیفه برای افزایش قدرت اهل سنت، سیاست‌های دیگری علیه شیعیان و معتزله در پیش گرفت. به دستور او جماعتی از طالبیان و علویان نظیر محمد بن علی بن خلف عطار، محمد بن جعفر بن حسن و ابوهاشم داود بن قاسم جعفری از بغداد به سامرا فراخوانده شدند و تحت نظر قرار گرفتند (طبری، ۱۹۷۶م: ۳۷۱/۹-۳۶۹؛ ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۳۹۲/۴). قدرت یافتن فاطمیان در مصر و ترویج دیدگاه‌های خاص اسماعیلیه در مورد امامت و خلافت، موجب شد سیاست خلفا نسبت به شیعیان اسماعیلی و قرامطه خشن و سرکوب‌گرایانه شود. وقتی به مقتدر خبر رسید رافضیان در مسجد بُراثا تجمع و قرامطه با آنان مکاتبه کردند و آن‌ها را به پیروی از محمد بن اسماعیل و تبری از مقتدر دعوت می‌کنند، وزیر خود خاقانی را مأمور سرکوبی آن‌ها کرد. وزیر با تشویق علمای سلفی، فتوای انهدام مسجد را از ایشان گرفت (ابن جوزی، بی تا: ۲۴۸/۱۳-۲۴۷؛ ابن کثیر، ۱۹۹۸م: ۵۴۳/۷). خلیفه القادر با انتصاب

ابو احمد موسوی به منصب قضاوت بغداد مخالفت (ابن اثیر، ۱۹۹۴م: ۵/۵۶۰) و نسخه قرآن ابن مسعود را محکوم کرد. همچنین دستور داد مردی شیعی را به سبب لعن مسیبان نابودی قرآن نسخه ابن مسعود به قتل برسانند. او با چنین فرامینی گامی جدی در مخالفت با شیعیان برداشت (ابن جوزی، بی تا: ۵۸/۱۵-۵۹).

۳-۳. مقابله با قدریه

ظهور جریان فکری قدریه در نیمه دوم قرن اول هجری، واکنش به تأثیر سیاست‌های تبعیض آمیز و خشن بنی امیه بود. آراء سیاسی و مذهبی قدریه در اثبات قدرت و اختیار برای انسان (ابن المرتضی، ۱۹۸۶م: ۱۲۱) و رد شرط نسب در خلافت (خالقداد، ۱۳۸۴: ۱/۱۸۷). موجب واکنش آن‌ها نسبت به رفتار خلفا و کارگزارانشان شد. مهم‌ترین عقیده قدریه، اصل اعتقاد به آزادی اراده انسان و اثبات این مسئله بود که خلافت حق همه مسلمانان است و باید تواناترین و شایسته‌ترین فرد را به این منصب برگزید. این دو اصل اعتقادی موجب می‌شد که اعمال و سیاست‌های بنی امیه مورد داوری و انتقاد قدریه قرار گیرد. اخبار تاریخی نشان می‌دهد قدریه شام و عراق، به سیاست‌های مالی بنی امیه معترض بودند و مفاسد آن‌ها را برملا و با نظریه آنان درباره خلافت مخالفت می‌کردند. معبد جهنی به همراه عطاء بن یسار قدری نزد حسن بصری رفتند و به او گفتند: «این شهریاران، خون مسلمانان را می‌ریزند، اموال آنان را می‌گیرند و به هرکاری دست می‌زنند و می‌گویند کارهای ما به مشیت و تقدیر الهی است» (ابن قتیبه، ۱۹۹۲م: ۴۴۱). بنی امیه که افکار قدریه را تهدیدی برای حاکمیت خود می‌دانست، به مقابله با آنان پرداخت. عبدالملک بن مروان ابتدا کوشید از طریق جلب نظر بزرگان قدریه به مصالحه با آنان بپردازد. از این رو، معبد جهنی را به عنوان معلم فرزند خود برگزید و او را به عنوان سفیر به روم فرستاد. سپس

کوشید از طریق مناظره، قدریه را از عقاید خود باز دارد. او در نامه‌ای به حسن بصری، از اعتقاد وی به قدر اظهار ناخشنودی کرد (خالقداد، ۱۳۸۴: ۱/۷۱). اقدام دیگر خلیفه، حذف بزرگان قدری بود. به دستور او، معبد جهنی به دلیل اعتقادش به آزادی اراده انسان زندانی شد و سپس به قتل رسید.

عمر بن عبدالعزیز برای اثبات بطلان مذهب قدریه، از علما و فقهای حجاز، شام و عراق کمک گرفت و آنان را به مناظره با قدریان تشویق کرد. لیا بن معاویه مزنی فقیه بصره در حضور عمر با غیلان دمشقی مناظره کرد و کوشید اعتقاد او به قدر را رد کند. امویان که نتوانستند از طریق مناظره به ادعاهای قدریه پاسخ دهند، با جعل حدیث آنان را محکوم کردند (ابن سعد، ۴۲۷/۶-۴۲۶؛ خالقداد، ۱۳۸۴: ۱/۶۷). خلیفه‌زادگان هجین (کنیززاده) برای رسیدن به قدرت کوشیدند از آراء تساوی جویانه قدریه بهره ببرند. یزید بن ولید با کمک برخی از امرای اموی، روسای قبایل یمنی (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۳۰۸-۳۰۹) و معتزله (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲/۲۲۹) که از ولید بن یزید در خشم بودند، خلافت را به دست گرفت. جانشینان او، ابراهیم بن ولید (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۳۱۲) و مروان بن محمد با همین تدبیر بر مسند خلافت نشستند.

۳-۴. مقابله با معتزله

هارون در آغاز خلافت بیشتر تحت تأثیر اهل حدیث بود. او با فتوای احمد بن حنبل، قصد داشت بشرم‌ریسی را به علت اعتقاد به خلق قرآن به قتل برساند، اما منصرف شد و او را تبعید کرد (ذهبی، ۱۹۹۳م: ۱۸/۹۷). با نفوذ برامکه به ساختار قدرت، هارون تحت تأثیر آن‌ها به معتزله گرایش پیدا کرد. تلاش برمکیان برای نشر آثار فلسفی یونان و آثار ادبی ایران، موجب بدبینی جامعه اسلامی نسبت به آنان شد. با اتهام زندگه و بی‌دینی نزد خلیفه از آنان سعایت کردند.

محمداللیث ابوالربیع در نامه‌ای به هارون الرشید نوشت: «ای امیرالمومنین به رستخیز چه کنی و چه حجت آوری که یحیی بن خالد و اهل بیت او را بر مسلمانان گماشته و کار مسلمانان را به اوسپرده‌ای. او زندیق است و مذهب زندقه دارد و فرزندان و اهل بیت او همه بدین مذهب‌اند و او را دین نیست» (عقیلی، ۱۳۳۷: ۴۸). هارون پس از دریافت نامه ابوربیع به تفحص درباره مذهب برامکه پرداخت. خلیفه که از نفوذ روزافزون برامکه به تنگ آمده و منتظر بهانه‌ای بود، با همین حربه جواز براندازی و قتل آنان را صادر کرد. بعد از براندازی برمکیان، معتزله مورد خشم هارون قرار گرفتند. او معمر بن عباد السلمی را از جدل منع و اهل کلام را حبس کرد (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۵۶-۵۴). هارون به حاکم سند فرمانی درباره منع جدال و دستگیری متکلمان نوشت. به دستور هارون، بشر بن معتمر معتزلی زندانی شد. ثمامه بن اشرس از معتزلیانی بود که با هارون دوستی داشت، اما در قضیه برامکه، به سبب حمایت از احمد بن عیسی زیدی زندانی شد (ذهبی، ۱۹۹۳م: ۲۰/۱۲).

متوکل برخلاف اسلاف خود، جانب مذاهب سنت و جماعت را گرفت و با معتزله و شیعیان به مخالفت برخاست (ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۱۲۶). او برای مبارزه با معتزله، زمینه‌های تضعیف آن‌ها را فراهم کرد و سپس قدرت آنان را در هم شکست. اولین اقدام او لغو فرمان محنه بود (ذهبی، ۱۹۹۳م: ۶/۱۷). سپس ضمن فرمانی مردم را از بحث و جدل در مورد قرآن منع کرد و نامه‌هایی در نهی جدال و خصومت به والیان شهرها نوشت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۱۳/۲). به دستور متوکل، زندانیان شهرها و کسانی که در خلافت واثق دستگیر شده بودند، آزاد شدند و به آنان خلعت دادند. او در جلسه‌ای که با حضور فقها و محدثانی همچون مصعب الزبیری و اسحاق بن ابی اسرائیل تشکیل شده بود، از آن‌ها خواست احادیثی در ردّ معتزله و جهمیه روایت کنند و

مذهب سنت و جماعت را رواج دهند (ابن جوزی، بی‌تا: ۲۰۷/۱۱). نگرانی متوکل از نفوذ معتزله در دستگاه خلافت موجب شد خلیفه به حذف و عزل دیوانسالاران معتزلی بپردازد. به همین منظور محمد بن احمد بن ابی دؤاد، قاضی القضاة معتصم و واثق که بر مذهب جهمیه (معتزله) بودند و نقش مؤثری در رقم زدن حوادث دوره محنه داشتند از مقامشان عزل و اموالشان مصادره شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۲۰/۲) و به جای آنان یحیی بن اکثم تمیمی به سمت قاضی القضاة منصوب شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۵۲۰/۲). متوکل همچنین دستور داد ابی بکر محمد بن ابی‌الیث قاضی القضاة مصر را که از سران معتزله بود، عزل و دستگیر کنند (ابن تغری بردی، ۱۹۹۲م: ۳۴۶/۲). اقدامات متوکل موجب تضعیف معتزله شد. مقدسی هنگام دیدن شام می‌نویسد: «تنها عده کمی معتزلی بودند که مخفیانه می‌زیستند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۱۴).

معتز مانند متوکل، با معتزله و جهمیه مخالف بود و نسبت به آنان با خشونت برخورد می‌کرد. او در تداوم سیاست متوکل دستور داد عده‌ای از قضاة را به اتهام معتزلی و شیعی بودن، از سامرا اخراج کنند و به بغداد تبعید کنند (ابن جوزی، بی‌تا: ۵۶/۱۲). این قضاة با سعایت شفیع خادم، محمد بن ابراهیم و عبدالمسیح بن هارون متهم شدند که از اصحاب ابن ابی دؤاد و رافضی، زیدی، قدری و جهمیه‌اند (طبری، ۱۹۷۶م: ۳۷۱/۹). در دوره خلافت معتصم، سیاست سرکوب و تحقیر اهل حدیث (محنه) ادامه یافت و احمد بن حنبل که در زندان به سر می‌برد، دوباره بازجویی شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۴۹۷/۲؛ ابن‌المرتضی، ۱۹۸۶م: ۱۲۳). خلیفه القادر برای مقابله با معتزله در سال ۴۰۹ ق، ضمن نامه‌ای اعلام کرد افرادی که به خلق قرآن قائلند کافرند و ریختن خونشان مباح است (ابن جوزی، بی‌تا: ۱۲۵/۱۵؛ ابن اثیر، ۶۴۲/۵؛ ابن کثیر، ۱۹۹۸م: ۱۲۲/۸). مخالفت

القادر با معتزله به آنجا رسید که شرط انتصاب افراد به مشاغل دیوانی بغداد را تبری از عقاید اعتزالی دانست (ابن کثیر، ۱۹۹۸م: ۱۲۳/۸). خلیفه القادر دست سلطان محمود غزنوی را در قتل و حبس قرامطه، اسماعیلیه، معتزله، شیعه، جهیمیه و مشبهه باز گذاشت و به علما اجازه داد آن‌ها را بر فراز منابر خراسان لعن کنند (ذهبی، ۱۹۹۳م: ۲۵۸/۲۸).

۴. نتیجه‌گیری

بررسی سیاست‌های دینی و فکری خلفای اموی و عباسی نشان می‌دهد که برخورد آنان با جریان‌های مذهبی و فکری، بیش از آنکه ریشه در باورهای اعتقادی داشته باشد، متأثر از ملاحظات سیاسی، شرایط اجتماعی و ضرورت‌های حفظ قدرت بوده است. در دوره اموی که مشروعیت خلافت از مسیر فتوحات و نسب قبیلۀ ابی بنی‌امیه تأمین می‌شد، سیاست غالب، مقابله و طرد جریان‌هایی بود که پایه‌های اقتدار سیاسی آنان را به چالش می‌کشاند. از همین رو، شیعیان به‌عنوان اصلی‌ترین مخالفان سیاسی و اعتقادی، تحت شدیدترین فشارها قرار گرفتند و تبلیغ اندیشه امامت و ولایت به‌مثابه تهدیدی مستقیم برای خلافت تلقی شد. همچنین قدریه، به سبب آموزه اختیار و نفی جبر که نوعی مخالفت فکری با توجیه الهی قدرت امویان محسوب می‌شد، مورد تعقیب و سرکوب قرار گرفت. در مقابل، اهل حدیث به دلیل رویکرد نص‌گرایانه و پرهیز از منازعات عقلانی، تا حدی مورد تسامح قرار گرفتند؛ چرا که در بسیاری موارد به مشروعیت سیاسی حکومت تن می‌دادند.

در دوران عباسی، اگرچه در آغاز شعار «الرضا من آل محمد» و حمایت از اهل بیت ابزار جلب افکار عمومی بود، اما با استقرار قدرت، سیاست دینی عباسیان پیچیده و متغیر شد. آنان در ابتدا برای تثبیت جایگاه خود، به حمایت از معتزله و گسترش عقل‌گرایی پرداختند تا از نیروی فکری و

علمی آنان در توجیه مشروعیت خلافت بهره ببرند. نمونه برجسته این سیاست در دوره مأمون و جریان «مُحَنَه» دیده می‌شود که در آن، عقل‌گرایی معتزلی به سیاست رسمی خلافت تبدیل شد و مخالفان، به‌ویژه اهل حدیث، تحت فشار قرار گرفتند. با این حال، پس از مأمون، در دوره متوکل و پس از او، جهت‌گیری خلافت تغییر یافت و اهل حدیث دوباره مورد حمایت قرار گرفتند. این نوسان سیاست‌ها بیانگر آن است که عباسیان از مذهب و اندیشه، نه به‌عنوان هدفی دینی، بلکه ابزاری در خدمت سیاست استفاده می‌کردند.

در هر دو خلافت، شیعه همواره در موقعیت اپوزیسیون فکری و سیاسی قرار داشت و تنها در مقاطع محدودی امکان بروز نسبی یافت. همین فشارها موجب شد تا تشیع، با تکیه بر نظام فکری مستقل و رهبری انمه، ساختار منسجم‌تری پیدا کند و به یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری و مذهبی جهان اسلام تبدیل شود. از سوی دیگر، مجادلات میان معتزله و اهل حدیث در عصر عباسی، بنیان بسیاری از منازعات کلامی بعدی را شکل داد و به غنای میراث فکری مسلمانان انجامید.

در مجموع باید گفت که سیاست‌های حمایتی و مقابله‌ای خلفای اموی و عباسی در قبال جریان‌های فکری و مذهبی، بازتابی از رابطه متقابل قدرت و دین در تاریخ اسلام است. هرگاه خلافت در موقعیت ثبات و اقتدار قرار داشت، مجال بیشتری برای مدارا و گفت‌وگو با اندیشه‌های مختلف فراهم می‌آمد و هرگاه بحران مشروعیت یا تهدید سیاسی پدید می‌آمد، سیاست سرکوب، حذف و کنترل اندیشه جایگزین می‌شد. بنابراین، تعامل میان خلافت و جریان‌های فکری را باید در بستر تاریخی و سیاسی آن فهم کرد، نه صرفاً در چارچوب آموزه‌های دینی. این تحلیل نشان می‌دهد که چگونگی مواجهه خلفا با مکاتب فکری مختلف به‌رغم تفاوت‌های دوره‌ای، در نهایت تأثیری ماندگار بر تکوین علوم

- ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، الاغانی، به شرح عبدالله علی مهنا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲م.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین، مقاتل الطالبین، تحقیق سید احمدصقر، بیروت: دارالمعرفه.
- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، امویان و عباسیان در آینه تاریخ، تهران: علم، ۱۳۸۵.
- جعفری، غلامرضا، نقش دین در ساختار قدرت سیاسی در صدر اسلام، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲.
- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبوس، کتاب الوزراء والکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، به کوشش مصطفی السقا، ابراهیم الانباری، عبدالحفیظ شلیبی، با مقدمه زین العابدین رهنما، بی‌جا: تابان، ۱۳۴۸.
- خالقداد هاشمی، مصطفی، توضیح الملل (ترجمه الملل والنحل)، با مقدمه و تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران: اقبال، ۱۳۸۴.
- ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۹۳م.
- رسولی محلاتی، سید هاشم، تاریخ سیاسی اسلام (از آغاز تا پایان عباسیان)، قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۰.
- رضوی، سید محمدعلی، «سیاست مذهبی عباسیان در قرون نخستین»، رساله دکتری تاریخ اسلام، دانشگاه تهران، ۱۳۹۸.
- زرکلی، خیرالدین، لاعلام قاموس تراجم لاشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربین والمستشرقین، بیروت: دارالعلم الملايين، ۱۹۸۹م.
- زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۰.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۹۷۶م.
- عقیلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام، آثار الوزراء، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷.
- مسعودی، علی بن الحسین، التنبيه والاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مسکویه الرازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: توس، ۱۳۷۶.

اسلامی، شکل‌گیری مرزهای مذهبی و نهادینه شدن مکاتب فقهی و کلامی در قرون بعدی برجای گذاشت و حتی موجب تداوم منازعات کلامی و تعمیق شکاف‌ها و اختلاف‌های پایدار میان مذاهب شد. بنابراین شناخت این دوره‌ها برای فهم ریشه‌های تاریخی اختلافات کنونی در جهان اسلام ضروری و راهگشا است.

کتابنامه

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
- ابن لبی‌یعلی، لبی‌الحسن محمد بن محمد بن الحسین، طبقات الحنابلة، تحقیق ابوحازم اسامه بن حسن، ابوالزهرا حازم علی بهجت، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م.
- ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۹۹۴م.
- ابن الجوزی، ابی‌الفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن المرتضی، فضل الاعتزال و طبقات المعتزله، تحقیق فواد سید، الجزایر: المؤسسة الوطنیه للکتاب، ۱۹۸۶م.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابی‌المحاسن یوسف الاتابکی، النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره، به اهتمام محمد حسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۲م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
- ابن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ‌اندیشه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبای، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره: هیئته المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲م.
- ابن کثیر دمشقی، ابو الفداء اسماعیل بن عمر، البدایه و النهایه و معه نهایه البدایه و النهایه فی الفتن و الملاحم، تحقیق یوسف الشیخ محمد البقاعی، صدقی جمیل العطار، بیروت: دارالفکر، ۱۹۹۸م.

- مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

- مولف نامعلوم، مجمل التواریخ والقصاص، تحقیق ملک الشعراء بهار، تهران: کلاله خاور، بی تا.

- ولوی، علی محمد، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران: دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۸۰.

- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.

- Hodgson, Marshall G. S, **the Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization**, Chicago: University of Chicago Press, 1974.

- Lewis, Bernard, **Islam and the West**, New York: Oxford University Press, 1993.